

ملت، ملت گرایی، وحدت ملی در عصر «گلوبالیزم»

دانشمندان برین نظر اند که کلمه ملت به چنان مفهوم عام بکار برده می شود، که از اصطلاح ملت گرایی با دشواری مفهومی استخراج شده می تواند. صائب نظران وقتی با کلمه ملت و مسئله ملی روبرو می گردند، نخست به ملت گرایی و ساختار و وضعیت دولت توجه می نمایند، زیرا آنها بدین نتیجه رسیده اند که این دولت ها و ملت گرایی ها اند که ملت ها را می سازند، نه برعکس. بنابر همین اصل است که به هر ملت یک سطح معین از رشد و تکامل را می بینند. بدین معنی که به هر گروپ اجتماعی نمی توان بدون در نظر داشت مشخصات معین، ملت گفت. دانشمند معروف گیلنر، ملت گرایی را در تکیه بر دو پدیده، دولت و ملت تحت مطالعه قرار داده، به ملت گرایی بمثابة یک اصول یا پرنسپب سیاسی می نگرند. مفهوم دولت را گیلنر بر حسب تعریف ماکس ویبر، دانشمند آلمانی قرن نوزدهم در نظری می گیرد که چنین تعریف شده است: «دولت به همان تشکلی اطلاق می گردد که انحصار قدرت مشروع را در اختیار دارد.»

وحدت ملی، بمثابة نیازمندی ای مبرم برای هر جامعه مدرن محسوب می گردد. بناً وحدت ملی باید بحیث چتر مشترک برای تمام اتباع کشور تفهیم باشد. وحدت ملی در تحت شرایط موجودیت یک جامعه مدرن می تواند، از خود اثر مثبت نشان دهد. زیرا تحرک و برابری موقف، در چهارچوب قانون، از اهمیت فوق العاده برخوردار می باشد. تحرک مستقیم جدید را گیلنر چنین افاده می کند: جامعه مدرن متحرک نیست، بعلمتی که برابر است، بلکه برابر است که متحرک است. اضافه از آن، باید متحرک باشد، اینکه آیا بخواد و یا نخواهد، تشنگی وحشتناک در جهت رشد اقتصادی از وی می طلبد. (گیلنر، ص ۴۱ - ۴۲، ۱۹۹۵).

بنابراین امر فقط در پیوند با دولت مناسب که در انجام وظایف مطروحه، بحیث متمم و حافظ چنین وحدت باشد، تحقق یافته می تواند. آنچه اتباع کشور باید با خود داشته باشند، محبت با خاک و وطن و همبستگی با مردم آن می باشد. چنین وحدت بمعنی پیروی حتمی ازین و یا آن حزب نیست. خصوصاً آن تشکل های سازمانی ایکه مدعی داشتن اهداف سیاسی بوده و در ترکیب نام های خود اصطلاح «ملت» و «وطن» را بکار برده اند، که هیچ قابل بحث نیست و حق مسلم آنهاست، حتماً می دانند که با شنیدن وحدت ملی، همزمان به معنی تحقق برنامه های آنها نخواهد بود. درین راستا وظایف نهایت دشوار و راه طولانی می تواند در پیش باشد. از جانب دیگر، وحدت ملی بمفهوم واحد ساختن نظرات سیاسی ای همه افراد جامعه و دادن یک رنگ به همه، هم نمی باشد. اما حقیقت آنست که همه همین یک وطن مشترک را در اختیار دارند. همین وطن و مردم آن با صلح و زندگی معمول انسانی نیازمند اند. برای برقراری چنین حالت، نیاز به بنیانگذاری نظم قانون است که بسود همه باشد. در رابطه با دریافت راه حل های نا منکشف و حل مسائل مشخص می شود تفاوت نظر وجود داشته باشد که آنها می تواند، از طریق توضیح و بحث غمخورانه بخاطر آینده جامعه در فضای پیشبرد دیالوگ مسؤولانه، طوریکه در سایر جوامع متمدن ممکن است، حل گردد. هر کشور درین راه، کتله معینی از اتباع در اختیار دارد که با داشتن اعتماد در برابر همدیگر و حس وطن پرستی و از خود گذری، در خدمت کشور و اجتماع قرار می گیرد. برای تشکل چنین نیروها و فضای اعتماد، در جوامع در حالت بحران، نظیر افغانستان، وحدت ملی بهترین و یگانه راه رسیدن به صلح و ترقی اجتماعی شناخته می شود.

دانشمند برجسته تاریخ، ایریک هوبسباوم، در ایام قبل از مرگ خویش، در رابطه با «گلوبالیزم» در کتاب چاپ شده سال ۱۹۹۰ چنین بیان داشته بود:

« غیر ممکن نیست که ملت گرایی باعقب ماندن دولت - ملی، به زوال روبرو گردد، عاری از تفاوت مبنی بر اینکه چه انگلیس، آیرلندی، یا یهودی باشد و یا ترکیبی از اینها، فقط تنها یک راه وجود دارد که مردم، هویت خود را در صف عده کثیری از دیگران، در مطابقت با تقاضای فرصت، بدین مقصود تشریح میدارند. لیکن بی معنی خواهد بود هرگاه ادعا شود که همچو روزی هم اکنون نزدیک است. با آنها، آرزومندم، اقلأ در نظر گرفته شود. پس از همه حقایق نخست ایکه مؤرخین با آغاز بر آن پیشرفتی در مطالعات و تحلیل هایی از ملت و ملت گرایی را اظهار می کنند، مکرراً، قله پدیده های آن در گذشته دیده شده است. جغد قلمرو خدایی مینروا، که تعقل و هوشیاری می آورد، آنطوریکه هیگل، گفته است، از شفق و صبح کاذب به پرواز می آید. این علامت خوب است که در حال حاضر بدور ملت و ملت گرایی می چرخد.»

(هوبسباوم ۱۹۲، ۱۹۹۰، بزبان انگلیسی، صفحه اول کتاب مؤلفین)

مؤلفین گروپی کتابی که در سال ۲۰۰۷ به چاپ رسیده است، به اهمیت موضوع شک و تردیدی ندارند، ولی در عین حال از نظر ارجون اپادواری یاد آور می شوند که گفته است: « ما نیازمند اندیشه های خارج از ملت هستیم»، زیرا دولت - ملی مدرن با «بحران جدی» روبرو بوده و در یک وضع ماورای ملی قرار داده شده است. با آغاز برنامه های مجدد «گلوبالیزیشن» تقسیم دوباره منطقی، ملت باعث گردیده و وضع بعد از - ملت را بوجود آورده است. (اپادواری، ۱۹۹۶). همین منبع می نویسد که تسریع وسیع و روز افزون مشی «گلوبالیزیشن» - وابستگی های متقابل اقتصادی، نظامی ساختن کلی، مهاجرت کتلوی، ارتباطات عمومی یا «گلوبال کمیونیکیشن» و توسعه مصرف گرایی - تنها موضوعات تحلیل پژوهشگران را تشکیل داده است. این ارزیابی، تزئید فاصله میان آنها و درک عمومی را نشان می دهد.

همین محققین در نتیجه گیری فصل اول کار خویش می نویسند: « هیچ یک از مشترکین تدوین این جلد شک و تردیدی ندارند که دول - ملی مدرن با مبارزه طلبی، مقابل هستند. لیکن همه بصراحت مسؤولیت را روشن ساخته و برین نظر اند که جغد قلمرو خدایی مینروا، شعبه خود را از شفق و تاریکی صبح کاذب، فقط به چاشت منتقل ساخته است.» (ص، ۱۱)

شرایط جدید تکنالوژی، خاصاً آنتر نیت و انواع مید یا های مدرن، جهان را از نگاه ارتباط باهم نزدیک ساخته است، در تحت چنین شرایط، در صورتیکه کس بخواهد و یا در اختیار داشته باشد، می تواند از آن کار گیرد، لیکن این تکنالوژی بطور «اوتوماتیک»، سطح سواد، سطح تعلیمی عالی و مهارت کار و بهبود وضع اقتصادی را برای همه بطور یکسان با خود نیاورده است. ولی به هر صورت قابل درک است که دولت های ملی در برابر شرایط کاملاً جدید وجدی رو برو می باشند. جوامع دارای سطح بلند تعلیمی و داشتن نیروی مساعد و ماهر کار، در ساحه تطبیق تکنالوژی جدید، در موقف بهتر قرار خواهند داشت.

وقایع اخیر در تونس و نقش همین وسایل جدید تخنیک اطلاعاتی که رژیم چندین دهه را، با سازماندهی مردم سقوط داد و همچنان، درک رژیم مصر از قدرت این تخنیک، که به نسبت واهمه ناشی از آن کوشید، تا این امکان را از دست مخالفین رژیم آن بگیرد، بصورت کافی، وضع جدیدی را درین عصر نشان می دهد.

از نظر بینجامین سمیت، ملت گرایی یا «ناسیونالیزم پدیده ایست جدید». موضوع مدرن بودن و قدیمی بودن ملت ها در طی دهه های اخیر بمثابة موضوع مرکزی مطالعات ملت گرایی مبدل گردیده است. باید در نظر داشت که اختراع مفهوم ملت و ملت گرایی که اکثر دانشمندان مبدأ آنرا اروپای غربی می دانند، در همه قلمرو ها بصورت یکسان بروز و رشد نموده است. انتونی سمیت با تکیه بر نظرات، دانشمند معروف آلمانی (ماکسیمیلیان کارل ایمیل ویبر متولد ۲۱ اپریل ۱۸۶۴، متوفی در ۱۴ جون ۱۹۲۰، جامعه شناس، حقوق دان و دانشمند اقتصاد ملی آلمان)، که بر جهات عمل سیاسی و خاطرات و حافظه «تمام تاریخ» تأکید داشته است، یاد آور می شود. او نشان می دهد که چگونه به سادگی عمل سیاسی می تواند به بروز عقیده بر روابط خونی مشترک بینجامد. تا زمانی که اختلافات و نوع «انترپولوژیکی»، بشر شناسی، مانع آن می گردد. سمیت همچنان مطلب ذیل را از ویبر نقل می نماید: « این معنی و مفهوم یا اتفاق بر اساس ارزش های سیاسی مشترک و تجارب غیر مستقیم اجتماعی که از جانب توده های وسیع، ارزشمند تلقی گردیده و بحیث سمبول سرکوب و نابودی فیودالیزم شناخته شده، بوجود آمده است. حکایات و داستانهای چنین حوادث در افسانه های قهرمانی انسانهای ساده و ابتدائی، جا یافته است.» (سمیت، ناسیونالیزم و مدرنیسم، صفحه ۱۴)

سمیت تذکر میدهد که صرفنظر از آنچه ویبر با این تمایل چه هدفی را دنبال می نموده است، تعدادی از تیورین های بعدی را بر آن داشته است، تا در پروسه تشکل دولت های - ملی، بر ابعاد سیاسی ناسیونالیزم بطور خاص بر نقش دولت مدرن غربی تأکید ورزند. درین طرز دید حمایت قوی تعریف ماکس ویبر را که در ذیل مشاهده می نمایم، با خود داشته اند:

« ملت اتحاد یا جماعتی است از احساس و حالت روحی و روانی، که بطور مناسب، اعلامیه بخصوص خود را می پذیرد و بدین ترتیب ملت اشتراکی است، که بصورت نورمال متمایل، به ایجاد و یا تأسیس دولت مربوط خودش است.» (سمیت، ناسیونالیزم و مدرنیسم، صفحه ۱۴)

جان برویلی، در باره ماکس ویبر می نویسد که، موصوف یک بورژوازی مبارز (جنگی) و حمله ور، مدرنیست و ملت گرا بوده است، در قید مفکوره های رستاخیز غرب و موقف فرهنگ و قوت جرمنی، در جهان مدرن، شناخته شده است. (ص ۴۳، لکچر ها، ۲۰۰۷)

تلاش در جهت ایجاد دولت اتحادی خودی، ملت ها را از جماعت های دیگر همبستگی، نظیر سیاسی، و بخصوص نظامی متفاوت می سازد، عملی است که نیازمند کشانیدن گروپ اینتیک در یک ملت می باشد. برای ویبر انطوریکه سمیت ارزیابی می نماید، دولت مدرن یک نوع اتحاد منطقی بوده، بمثابة اوج منطقی (ریشنالیزم) غربی شناخته

می‌شود. این امر یکی از از نمایندگی‌های اساسی منطقی ساختن تاریخ بوده است که ملت بحیث نوع جدا گانه اتحاد و گروپ ممتاز و صاحب امتیاز، محسوب می‌گردد. سمیت معتقد است که دنیای مدرن به هر دو نیازمند است. هر دو هم نیازمند یکدیگر اند. دولت محتاج قانونیت عام و اصول مصوب از جانب ملت است و در عین حال ملت محتاج دولت بخاطر حفاظت از ارزش‌های فرهنگ واحد در برابر همانگونه از جمعیت‌های دیگر می‌باشد. (سمیت، ناسیونالیسم و مدرنیسم، صفحه ۱۴)

سمیت در جمله بررسی‌ها و مطالعاتش از آثار تاریخدانان بخش مطالعات مربوط ناسیونالیسم، می‌نویسد که همچنان گرایشی دیده شده است، تا به ناسیونالیسم بمثابة یک موضوع اخلاقی و بدین ترتیب به «ناسیون» یا ملت، مفهوم دوگانه و در نهایت، مهر اصل بزنند. نتایج بارها، با قضاوت‌های اخلاقی غیر دقیق و داغدار و تحلیل تاریخی قابل فهم همراه بوده است، که شامل وحشت «نازیسم» و جنگ دوم جهانی می‌باشد، تا وضع عمومی را در رابطه با فاشیسم، بعنوان نتیجه منطقی عمل یک ناسیونالیسم شوونیستی پذیرفت. سمیت همچنان می‌نویسد که احتمالاً بهترین مثال، مثال هانس کوهن باشد که یک خط روشن میان ناسیونالیسم یا ملت گرائی «غرب» و ناسیونالیسم «شرق»، در شرق و غرب دریای راین (رهاین)، کشیده است. طوریکه در غرب انگلستان، فرانسه، آمریکا و هلند از ناسیونالیسم نوع منطقی، خود اختیار قد علم نموده است، در حالیکه در شرق جرمنی، ایتالیا، اروپای شرقی و آسیای شرقی، مصلحت‌گرا، مصمم و سر زمین مطیع و پر بار به میدان آمده است. (سمیت، ناسیونالیسم و مدرنیسم، صفحه ۱۶-۱۷)

یکی از راز موفقیت ملت گرایان و دولتمداران اروپای غربی خاصاً در آن بوده است که آنها توانستند پروسه نهایت بخرنج صنعتی را در مقابله و یا جانشین ساختن مرحله «اگرار» یا زراعتی تطبیق توانسته اند. سیستم‌های اداری و محاسباتی، درک درست از مفاهیم سرمایه‌داری، در عین حال ایجاد حلقه‌های نیرومند روشنفکری به معنی اصلی کلمه، نظیر اقتصاد دانان مسلکی با داشتن نبوغ، فزیکدانان ممتاز، کیمیا دانان، ریاضی دانان، فیلسوفان، بشر شناسان، نوابغ حقوق و معماران دولت و غیره، همه چانس آنرا می‌یافتند تا در برابر محصول کار دماغی خویش، در جامعه تقدیر و بر اساس همان محصول دماغی زندگی نمایند. نه مانند روشنفکران نیمبند کشور های مستعمره و نیمه مستعمره، کم انکشاف یافته، که چانس زندگی خود را در اشغال یک کرسی مأموریت دولتی، ملوث با فساد اداری، می‌بینند و در حقیقت خارج از استعداد و مهارت خود، عمر بیهوده سپری می‌نمایند.

تذکر مطالب کوتاه از سابقه اروپا یا چنین انتباهی را بوجود نیارود که گویا، در مجموع وحدت ملی در کشور های اروپا، ملت گرایان بوده باشند که نقش رهبری را داشته اند، نه خیر. ملت گرایان یک بخش کوچک ولی مرفع جامعه در آغاز بوده اند. در حال حاضر، بهتر بگوئیم پس از جنگ دوم جهانی، احزاب توده‌ی دموکرات، چون سوسیال دموکرات‌ها، دموکرات مسیحی و سوسیال مسیحی، سبزها، لیبرال‌ها و نیروهای چپ در رهبری کشور های خویش نقش اساسی داشته، ملت گرائی کلاسیک توان کسب اعتماد مردم را در انتخابات دموکراتیک، بخصوص در انتخابات ا یکه موضوع تشکیل حکومت های مرکزی هدف باشد، ندارد.

در رابطه با مفهوم و تعریف ملت نه تنها در نوشته‌ها و اظهارات هموطنان ما، مغایرت‌ها و تعبیرات و ارزش‌های مختلف، محسوس است، بلکه در گروپ‌های مختلف پژوهشگران بین‌المللی و بخصوص مؤرخین و علمای بخش جامعه‌شناسی نیز تفاوت‌ها و طرز دیدهای مختلف وجود دارد. در جهان صنعتی پیشرفته که طی سالهای پس از انقلاب فرانسه (۱۷۹۹-۱۷۸۹) و متعاقباً، وقایع سالهای بعد از ۱۸۳۰، آغاز نظرات مازینی ایتالی که پرنسیپ «ملیت‌ها» و آزادی و دموکراسی و همچنان موضوع خود ارادیت را برای گروپ‌های اجتماعی اروپا که برای آنها، موقف و یا محتوای ملت تعیین نموده بود، و همچنان پس از جنگ اول جهانی (۱۹۱۴-۱۹۱۸)، جنگ دوم جهانی (۱۹۳۹-۱۹۴۵) و یا دوران جنگ «سرد» بین قدرت‌های بزرگ، مسایل ملی کاملاً محتوا و مطلب دیگری جریان داشته است، که با آنچه در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین جریان یافته است، مقایسه شده نمی‌تواند، از بحث روی آن درین مطلب صرف‌نظر می‌گردد.

لیکن بیهود نخواهد بود هرگا بیاد آوریم که پس از جنگ دوم جهانی، ایجاد پیمان‌های نظامی ناتو و وارسا، مرحله‌های متفاوت دیگر را نظیر، مرحله اول ۱۹۴۵-۱۹۸۰ و یا وقفه دیگر که بیشتر مسایل اروپای مرکزی و شوروی وقت ۱۹۴۷-۱۹۷۲ مطرح بوده است. بعد از آن مسابقات تسلیحاتی و باز شدن راه‌های مذاکرات بین دو سیستم که در آنوقت «دشمن‌همدیگر» محسوب می‌گردیدند، بحیث وقایع متضاد در مناسبات بین‌المللی جریان داشت.

بخصوص امضای قرارداد تقرب نسبی مناسبات بین آلمان فدرال تحت رهبری حزب سوسیال دموکرات، حکومت ویلی براندت و اتحاد شوروی وقت، مفهوم و نقش ملت و ملت گرائی خیلی‌ها از هم متفاوت مطرح گردیده، نشیب و فراز خود را نیز داشته است. در دهه‌های بعد از جنگ دوم جهانی، که بر اساس ارزیابی مؤرخین، پیروان «مارکسیسم-لنینیسم» تحت شعار های «ضد امپریالیستی»، از نیروهای ملی تا آنجائیکه ممکن بوده است از «ناسیونالیسم چپ» و «ناسیونالیسم راست» نام می‌برده اند. ایدولوگ‌های چپ بعنوان مثال در آلمان شرق سابق می‌کوشیدند، تا برای حفظ هویت خود، از ملت آلمانی دو ملت، «ملت سوسیالیستی» و «ملت سرمایه‌داری» تعریف نمایند. حقیقت آنست که

در کشور های عقب افتاده، که بعداً آنها را در کتگوری «جهان سوم» شامل نموده اند، ایدولوژی ملی، پایه های مادی آنرا درین کشورها بیهیچ نداشته اند و یا خیلی ضعیف بوده، چنین حلقات اگر در کدام کشور بقدرت رسیده اند، ثبات لازم از خود نشان نداده، اکثرآبه رژیم های فاسد پولیسی و دیکتاتوری نظامی مبدل شده اند. در جوامع غربی که پایه های مادی قویتر داشته، پیروان ایدولوژی ناسیونالیستی، تقریباًدر تمام قشر های اجتماعی آنوقت حضور خود را نشان می داده اند. از چپ تا لیبرال و غیره. درو وقفه فرو ریختن «اتحاد شوروی و پکت نظامی وارسا»، باار دیگر تحت نام هویت ملی، که بعضی ها بیشتر روی سیستم سیاسی جدا از کلتور و فرهنگ، یا سیستم سیاسی تکیه بر فرهنگ و مذهب و غیره، بخاطر تشکل های اجتماعی بیشتر شنیده می شود.

تقسیم جهان به دو قطب عمده، که در وسط کتله های عظیم از توده های مبتلا به فقر و عقیمانی در کشور های تازه از قید استعمار رها یافته بودند، بحیث مارکیت فروش تولیدات و صحنه پیشبر مودل های دو سیستم گردیده بودند. تا بالاخره یکی پیروز و دیگری باید جا خالی می نمود. آنچه جلب توجه می نماید اینست که بر خلاف، تبلیغات دوامدار، ایدولوگ های چپ، که گویا سرمایاداری، به نسبت تضاد های درونی آن، فنا شدنی است، در آستانه انتقال به هزاره جدید، برخلاف ابتکارات ریفرم و مهارت ادامه حیات را از خود نشان داده است. در لحظه ایکه مخالفین خود را در حال سقوط دیده اند، ساحات معین تکنالوژی را، که هدف از تکنالوژی اطلاعاتی است، آزاد نمودند. این اقدام در کوتاه ترین فرصت، جهان را چنان با هم نزدیک نموده است که در حقیقت، بیک نقطه خیالی واحد مبدل ساخته است. با وجود پیشرفت عظیم درین ساحه، قیچی فقر و غنی را از هم هرچه دور تر ساخته، بر پرابلم های بیشمارنا حل شده تراکم یافته، پرابلم های جدید علاوه گردیده است.

آنچه امروز از آن بنام «کولوبالیزم» یاد می شود، برای همه جدید نیست. حلقات معین در جهان غرب در گذشته نیز چنین مودل ها را طرح نموده به مرحله اجرا می گذاشتند، باز بطی می ساختند. حال در تحت شرایط مناسبات تقریباًیک قطبی، با استفاده از مواضع حاکم اقتصادی، نظامی، سیاسی و سازمانی و بخصوص تخنیک اطلاعاتی، با اقدامات وسیعتر براه انداخته اند. در صف مخالفین، فقط نیرو ها و حلقاتی قرار دارند، که طاقت مقابله آنها کمتر به نظر می رسد. در حال حاضر طوری بنظر می رسد که گروه های معین کشور های اروپای غربی، شمال امریکا، بعضی کشور های حوزه جنوب شرق آسیا بشمول هندوستان و چین در عرصه مناسبات جدید، در موقف سود آور قرار خواهند داشت و به اصطلاح پارچه ای ازین کیک را بدست خواهند آورد. خیلی جالب است که برخی از کشور های اروپای غربی، مستقیماً پس از ختم جنگ دوم جهانی، در حالیکه مصروف اعمار کشور های آنها و بر طرف نمودن ویرانه و آوار ناشی از جنگ دوم جهانی بوده اند، موازی با بروز فضای جنگ سرد، نخست چهار کشور اروپای غربی، تحت نام «اتحادیه اقتصادی اروپا» را تشکیل داده، با وجود شکست اقدامات در قرارداد، در سال ۱۹۵۲، پنج سال بعد بار ثانی، هفت کشور چون بلجیم، فرانسه، آلمان فدرال، ایتالیا، لوگزبورگ و هالد، توانستند اتحادیه مورد نظر را تشکیل دهند، که الی سال ۱۹۸۶، تعداد آنها به دوازده کشور ارتقا داده شد. چنین پیوند ها، به اینکشور ها، فرصت آنرا میسر ساخت تا در سازمان ملل متحد، در پیمان نظامی ناتو و سایر مجامع بین المللی، اتخاذ مواضعگیری های مشابه و حتی واحد را تمثیل نمایند.

از جانب دیگر ایجاد شرکت های مختلط اقتصادی، که در کشور های همدیگر، شعبات عین شرکت هارا داشته اند، صلح و ثبات را درین قاره بوجود آورده، اینک کشور های اروپای عضو همین اتحادیه، طولانی ترین دوران عاری از جنگ را، پهلوی هم گذرانده اند. حقیقت اینست که یک دیگر چنین جنون را نخواهد پذیرفت که سرمایه خود را نابود کنند. موازی با این فعالیت ها، کشور های اروپای غربی، پارلمان اروپایی را تأسیس و دامنه فعالیت های مشترک آنها را توسعه و تعمیق بخشیده اند. از بین بردن کنترول گمرکی و امنیتی در بین کشور های عضو اروپا و توحید کنترول و بعضی وظایف دول عضو، بخصوص با ایجاد سیستم واحد پولی، «اوپرو» و توسعه اعضای ناتو بسوی شرق که اروپای واحد را دوباره احیا نموده اند و هم چنان پذیرش اعضای جدید در «اتحادیه اروپا»، که در حال حاضر دارای ۲۷ عضو می باشد، اتحادیه اروپا را بیکی از بزرگترین قدرت های اقتصادی و علمی - تخنیکی مبدل ساخته است، این حالت موقف قوی به این کشور ها در پروسه «گلوبالیزیشن» ممکن ساخته است.

بروز بحرانات چند، بخصوص در سال گذشته در امریکا و انگلستان، در بخش مالی و پولی و بانکهای کریدت دهنده به املاک غیرمنقول و غیره که سراسر جهان را در بر گرفت، ولی همه کشور های اروپایی را با شدت مساویانه صدمه نزد، وقتی کشور های عضو اتحادیه اروپا، چون یونان، آیرلند و همچنان سر و صدا های خطر بحران از پرتگال و اسپانه، انتشار یافت، در حالیکه کشورهای عضو بر حمایت از همدیگر تأکید ورزیده اند، بطور محسوس نظراتی هم شنیده شد که کشورهای عضو را بتدریج به گذشتن از امتیازات «ملی» آنها، یعنی واگذار نمودن بعضی از صلاحیت های «دول ملی» به نفع اتحادیه اروپا توصیه مینمودند. هویت اروپایی روز تا روز تا درین کشور ها بیشتر شنیده میشود. در دهه اخیر در مقایسه با گذشته، اتباع کشورهای عضو، بیشتر، خارج از کشور هایشان در داخل اروپا، برای پذیرش شغل و محل زیست اقدام مینمایند. تمایل به آموزش زبانهای همدیگر خیلی بیشتر از پیش دیده میشود.

با توجه به تاریخ اروپا، ایدولوژی ملت گرایی، بحیث طرز فکر در محافل متوسط جوامع اروپایی که در امر ایجاد صنایع و رشد نیرو های مولده جدید، سهم مؤثر و مؤفانده در بخش ایجاد شهرها و تقویت شهروندانی که از قید فیودالیزم رها یافته بودند، با تنظیم امکانات تعلیم عام در شهرها، آموزش شغل های جدید، که قادر بانجام تولیدات ماشینی گردیده اند، رشد شخصیت افراد، آگاه و با شعور و هویت روشن تر، در تحت شرایط انکشاف سیستم حقوقی و سایر قوانین و متود های اداره در همه ساحات، چهره نیرو های ملی را با صلاحیت های اجرایی بالا برده و برملا ساخته است.

در تاریخ اروپا دیده شده است که همه کشورها، با قوت و فعالیت نیرومند همین به اصطلاح محافل متوسط، نخست نظام فیودالی، پادشاهی های کوچک را نابود ساخته، البته در پهلوی بنیانگذاری نظامهای جمهوری، رژیم های شاهی مشروطه را نیز نگهداشته اند. بدین معنی که بکمک و سهم همین قوت ها، بخصوص در بخش غرب اروپا، یک گذار کامل مرحلوی صورت گرفته است. جای شک نیست که ملت گرایان آنها داخل همان سیستم ها، به اشغال بیشتر سرزمین های بیگانه مبادرت ورزیده اند و با تحمیل جبر و زور جوانی از فرهنگ خود را تطبیق می نمودند. با استفاده از همان ثروت های تاراج شده، به آبادی شهر های خویش ادامه داده اند. دزد های در یائی به تقویت چنین پادشاهی ها یاری می رسانیدند و در عین زمان در تراکم سر مایه و تحکیم استعمار خدمت می نمودند. اینرا هم نباید از نظر دور داشت که همه اتباع با انواع تاراجگری های قرون موافق نبوده اند، تکیه کلام مشهور فریدریش انگلس که خود مربوط خانواده صنعتگر و پرتال المان بوده است، در رابطه با در بند کشیدن ملت های دیگر به مخالفت پرداخته می گوید: آنها تکیه در بند کشانیدن ملت های دیگر سهم می گیرند، خود آزاد نیستند.

دانشمند معروف گیلنر در کتابش تحت عنوان « ملت گرائی و مدرنیسم » در فصل « نوع شناسی ملت گرائی » بیان نموده است که قسمتی از آنرا بدینترتیب بیان می داریم:

بمنظور تشکیل نوع شناسی قابل استفاده ناسیونالیسم ها، باید فقط تمام مرکبات مختلف و عوامل تعیین کننده، مورد ارزیابی قرار گیرد، که در امرتشکل و بروز جامعه مدرن از اهمیت برخوردار باشد. نخستین عامل را گیلنر که بقول او برقراری این مودل استنتاجی، راه دخول می یابد، قدرت است. از نظر وی بیمعنی خواهد بود هرگاه عدم و یا انحلال مرکزیت قدرت (دولتی) را، در جامعه مدرن در نظر گرفت. جوامع مدرن، از دید او بطور انعطاف ناپذیر، همیشه مرکزیت داشته اند، بمفهوم ایکه، حفظ نظم بیک نمایندگی، یا گروهی از نمایندگی ها سپرده میشود، نه آنکه بر تمام جامعه تقسیم گردد. تقسیم کار پیچیده، بهم مرتبط و متمم بودن با تحرک مداوم، همه این عوامل، اتباع را مانع میسازد که همزمان به نقش مؤلد و مجری قدرت، قد علم نمایند. لیکن گیلنر از موجودیت جوامعی، چون خلق های گله دار نام میبرد که ممکن است، چوپان در عین حال نقش عسکر و مکرر ابحیث سناتور، حقوق دان و یا خواننده قوم خویش باشد.

ختم